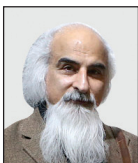


فکر و هنر



علیرضا کریمی صارمی

سکوت واقعیتی وجودی و مفهومی است؛ ژرف و بی‌بدیل، بی‌ازگشتی به ساحت امر قدسی و به درونی‌ترین وجه هستی. سکوت، رسیدن به مرز خُرد است، همچون خیره شدن به آسمان پرستاره کویر و رازهایی که در پس آن گسترده‌اند. هر اندیشه خردمندانه‌ای پس از سکوتی خاموش، اما روشن هویدای می‌شود؛ آنجا که سکوت قدرتی می‌شود در قامت خُرد و اندیشه. سکوت کنشی آگاهانه در بیزاری از بی‌خردی است؛ زمان را در فضای ناب متبلور می‌سازد و اندیشه را به بلوغ می‌رساند. سکوت نه شکست، بلکه احترام به مرزهای زبان و اندیشه است. هر آنچه فراتر از منطق و بیان زبانی است، جایگاهش در سکوت است. سکوت می‌تواند انتخابی فلسفی باشد؛ کنشی برای رهایی از هیاهوی بی‌خردی و بازگشت به تامل. سکوت فلسفی نه خاموشی محض، بلکه حضوری دیگر گونه است؛ جایی که اندیشه به عمق می‌رود و زبان از بیان بازمی‌ماند. آنجا که واژه‌ها خاموش می‌شوند، سکوت آغاز به سخن گفتن می‌کند.

این مقاله بر آن است تا بانگاهی پژوهشی به بررسی و تجربه هنر خاموش و سکوت در آثار هنری بپردازد.

فلسفه سکوت: جستاری در قدرت آنچه گفته نمی‌شود

در جهانی سرشار از صدا و گفت‌وگوی بی‌وقفه، سکوت اغلب نادیده گرفته می‌شود، اما در اندیشه فلسفی جایگاهی ژرف دارد. سکوت تنها فقدان صدا نیست؛ بلکه فضایی است سرشار از امکان، همانند بوم نقاشی که می‌توان معنا و تفسیر را بر آن نگاشت. فلسفه سکوت، حوزه‌ای کمتر کاوش شده، اما عمیق و بنیادین است که ماهیت ارتباط، وجود و فهم را به چالش می‌کشد.

سکوت، فرصتی برای پرورش عمیق‌ترین افکار و احساسات و رهایی از تسلط زبان و جریان بی‌وقفه کلمات است. سیمون ویل سکوت را «تنها زبان خدا» می‌داند، زبانی که ما را به قلمرویی فراتر از تجربه انسانی و به خلوص مطلق می‌رساند. سکوت، خود می‌تواند شکلی از مقاومت باشد؛ انتضایی آگاهانه در برابر فشارهای اجتماعی، سیاسی و فردی، ابزاری برای ایستادگی و حفظ استقلال.

رر آثار مرلو-پونتی، به‌ویژه در کتاب -Phenomenology of Perception (پدیدارشناسی ادراک، ۱۹۴۵)، او بر اهمیت بدن و حرکات غیر کلامی در انتقال معنا تأکید می‌کند. او بیان می‌کند که زبان تنها وسیله‌ای برای بیان افکار نیست، بلکه خود یک عمل بدنی است که از طریق آن معنا ایجاد می‌شود. در این زمینه، سکوت می‌تواند به عنوان یک فضای میان‌زبانی در نظر گرفته شود که در آن بدن و حرکات غیر کلامی نقش مهمی در انتقال معنا ایفا می‌کنند.

میشل فوکو، در کتاب -The History of Sexuality, Vol. ۱ ify (تاریخ جنسیت، جلد اول ۱۹۷۸)، سکوت را نه به معنای غیبت، بلکه به عنوان بخشی از شبکه پیچیده قدرت و دانش می‌داند. او نشان می‌دهد که قدرت تنها در قالب گفتار و بیان عمل نمی‌کند؛ آنچه گفته نمی‌شود و آنچه ممنوع یا به سکوت سپرده می‌شود نیز سهم مهمی در شکل‌گیری حقیقت دارد. بدین‌سان، سکوت خود به ابزاری گفتمانی بدل می‌شود که تعیین می‌کند چه چیز می‌تواند آشکار شود و چه چیز باید ناگفته بماند. در نگاه فوکو، سکوت نه فقدان، بلکه حضور فعالی است که نظم اجتماعی و تولید دانش را هدایت می‌کند و نشان می‌دهد که در پس هر گفتار، لایه‌هایی از ناگفته‌ها و فاصله‌ها حضور دارند که معنا و قدرت را شکل می‌دهند.

پس از بررسی نقش سکوت در ساختارهای قدرت و تجربه بدنی، نوبت به معنای درونی و خودآگاهانه سکوت در مسیر فهم خویشین می‌رسد. سکوت راهی به سوی خودشناسی نیز هست. فلسفه‌های شرقی، به‌ویژه بودیسم، سکوت را شیوه‌ای برای رسیدن به روشن‌بینی می‌دانند؛ در فرآیند مراقبه، انسان با فاصله گرفتن از آشوب بیرونی، مجال شنیدن صدای درونی را می‌یابد.

تیک نات‌هان می‌نویسد: «فقط هنگامی که اقیانوس ساکت و آرام است می‌توانیم انعکاس ماه را روی آن ببینیم و سکوت مطلقاً چیزی است که از قلب سر چشمه می‌گیرد، نه از شرایط بیرونی ما. زندگی در سکوت به معنای هرگز سخن نگفتن، هرگز درگیر موضوعی نشدن یا انجام ندادن کاری نیست؛ فقط به این معناست که درون ما شافته نیست.»

در اندیشه هایدگر، «دازاین» (Dasein) به معنای بودن انسانی است که خودنسبت به بودنش آگاه است. از این رو، سکوت نزد او تنها زمانی معنا دارد که چنین بودنی برخیزد؛ سکوتی که نه خاموشی، بلکه گونه‌ای از گفتار اصیل است.

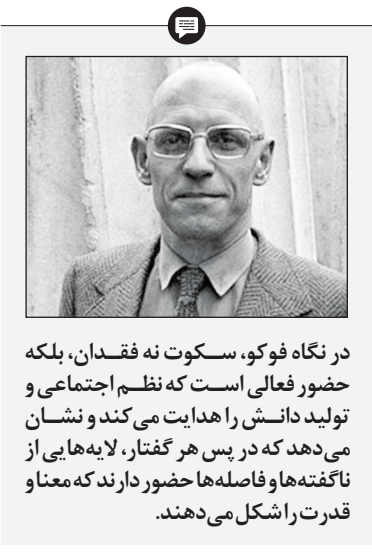
زبان، هر چند اصلی‌ترین ابزار ارتباط میان انسان‌هاست، اما نمی‌تواند همه آنچه در ذهن و دل ما می‌گذرد را منتقل کند. در جایی که واژه‌ها از بیان ناتوان می‌شوند، سکوت خودنمایی می‌کند. در این مسیر، سکوت نه تنها تجربه‌ای درونی است، بلکه محدودیت‌های زبان را نیز آشکار می‌سازد. ویتگنشتاین می‌گوید: «در آنجا که نتوان آن را سخن گفت، باید خاموش ماند.» سکوت، اعترافی است به مرزهای زبان و ابزاری برای اشاره به آنچه ناگفتنی و بیان‌ناپذیر است. ریلکه نیز سکوت را ضرورتی برای سفر به درون می‌داند؛ فرصتی برای شنیدن صدای عمیق خود.

سوزان سونتگ در مقاله The Aesthetics of Silence (زیبایی‌شناسی سکوت ۱۹۶۷) سکوت را نه فقدان صدا، بلکه حضوری فعال و معنادار در تجربه هنری می‌داند. به‌باور او، سکوت در هنر معاصر فضایی برای تامل، بازاندیشی و درک ژرف‌تر از واقعیت فراهم و مخاطب را از یک مشاهده صرف به تجربه‌ای مشارکتی



و شخصی دعوت می‌کند. او نشان می‌دهد که فضاهای خالی در آثار هنری چه در نقاشی، موسیقی یا ادبیات-نمادی از غیاب و حضور همزمانند و تجربه معنا را عمیق‌تر می‌سازند. چنین سکوتی، مخاطب را به تمرکز و دقتی ژرف‌تر در برابر اثر فرامی‌خواند و امکان کشف لایه‌های پنهان احساس و معنا را فراهم می‌آورد. در نگاه سونتگ، سکوت ابزاری است برای بازاندیشی و تجربه‌زیبایی‌شناختی عمیق و وسیله‌ای که هنر مندبه واسطه آن، مخاطب را به مکث، تعمق و حضور کامل در لحظه اثر دعوت می‌کند. این حضور فعال، خلأ و غیاب را به ابزاری برای خلق معنا و تجربه‌ای روانی-ذهنی بدل می‌سازد و سکوت را به یکی از موثرترین عناصر در هنر معاصر تبدیل می‌کند.

سکوت: حضور جمعی و فرهنگی در هنر
در نگاه جامعه‌شناختی، سکوت تنها نبود صدانست؛ بلکه کنشی زنده و فعال است که در دل فرهنگ و روابط اجتماعی رخ می‌نماید. آنا سزیکوسکا-پیاتروفسکا در مقاله خود، با عنوان «هنر مشارکت در سکوت» سکوت را به مثابه فرصتی برای مشارکت و تجربه فعال



در نگاه فوکو، سکوت نه فقدان، بلکه حضور فعالی است که نظم اجتماعی و تولید دانش را هدایت می‌کند و نشان می‌دهد که در پس هر گفتار، لایه‌هایی از ناگفته‌ها و فاصله‌ها حضور دارند که معنا و قدرت را شکل می‌دهند.

در هنر توصیف می‌کند. این سکوت، همانند پرده‌ای نازک میان حضور و غیاب است؛ نه فقدان، بلکه زمینه‌ای برای تعامل، بازاندیشی و کشف معنا، جایی که هر مخاطب می‌تواند فضای خالی اثر را با تجربه و درون‌بینی خود پُر کند.

سکوت در هنر معاصر، مخاطب را با اثر پیوند می‌زند و او را در سبتر اجتماعی و فرهنگی اثر قرار می‌دهد. مانند یک ساز ناهرمی، سکوت امکان تجربه جمعی را فراهم می‌آورد؛ جایی که نهاد هنر، هنرمند و مخاطب در یک

کنش هم‌زمان شرکت می‌کنند و معناشکل می‌گیرد. در این تعامل، سکوت می‌تواند هم ابزار قدرت و کنترل باشد و هم راهی برای آزادی و خلاقیت. انتخاب یا تحمیل سکوت، هر دو، معنای ویژه‌ای دارند و مخاطب را به مشارکت فعال وادار می‌کنند.

به بیان دیگر، سکوت پلی است میان تجربه فردی و ساختارهای اجتماعی هنر؛ میان درون و بیرون، میان لحظه شخصی و حافظه جمعی. همان‌گونه که جان کیچ با اثر مشهور موسیقایی خود تحت عنوان چهار دقیقه و سی و سه ثانیه (۳۳'۴") نشان داد، سکوت زمینه‌ای است برای دیدن، شنیدن و حضور در جهان و تمام جزئیاتش، جایی که هر مخاطب خود را در جریان

فرهنگی و اجتماعی اثر می‌یابد و تجربه‌ای منحصربه‌فرد خلق می‌کند.

کیچ درباره اولین اجرای این اثر می‌گوید: «آنها حاضرین در سالن [به این موضوع بی‌نبردند که هیچ چیزی به عنوان سکوت وجود ندارد. چیزی که آنها تصور می‌کردند سکوت است، پر از صداهای اتفاقی بود،

چراکه نمی‌دانستند چگونه گوش بدهند. در موممان اول، صدای باد شنیده می‌شود که اشیا را به حرکت درمی‌آورد. در موممان دوم، صدای برخورد قطرات باران بر پشت‌بام شنیده می‌شود و در موممان سوم، صداهای خودمردم است که هنگام گفت‌وگو با قدم‌زدن هرگونه صدای جالبی را تولید می‌کنند»

در این مسیر، سکوت نه غیاب، بلکه ابزاری برای خلق معنا، مشارکت و تجربه اجتماعی هنر است؛ سکوتی که در دل هر نگاه، هر مکث و هر لحظه خالی، زندگی و بودن را بازی می‌بازاند. اما آنچه در فلسفه مرز و محدودیت زبان شمرده می‌شود، در سنت شعری ایران به افقی تازه بدل می‌شود؛ جایی که سکوت نه نشانه ناتوانی، بلکه مجالی برای تعالی روح و پرورش معناست. سکوت، در این نگاه، نه صرفاً نبود صدا، بلکه فرصتی برای تجربه درونی است؛ لحظه‌ای برای روی آوردن به آن شنیدن پنهان که در نهایت به روشنایی می‌انجامد.

و در سوی دیگر حافظ سکوت را نه از سر عشق، بلکه نشانه حکمت و پرهیز از گفتار بی‌ثمر می‌پند:

«بر بسط نکتہ‌اندان خودفروشی شرط نیست / یا سخن دانسته گوی مرد عاقل یا خاموش».

در روزگار معاصر، سهراب سپهری در صدای پای آب از حضوری سخن می‌گوید که جز در سکوت درک‌پذیر نیست؛ حضوری که در آن، انسان به لطافت جهان نزدیک می‌شود. در نگاه او، سکوت نه فقدان صدا، بلکه نحوه‌ای از حضور است؛ گوشدگی‌ای که امکان شنیدن جوهر زندگی را فراهم می‌آورد. هنگامی که می‌گوید:

«گوش کن، در تورین مرغ جهان می‌خواند»، سکوت راه‌مناهی در چمای به هستی‌نشان می‌دهد؛ وضعیتی که در آن، انسان در خاموشی، آوای پنهان جهانی را می‌شنود. در جهان مدرن که فناوری و رسانه‌ها سکوت را به حاشیه رانده‌اند، این فضیلت بیش از هر زمان دیگر ارزشمند است. سکوت ما را قادر می‌سازد در برابر هیاهوی مصرف‌گرایی و جریان بی‌پایان اطلاعات مقاومت کنیم و تجربه‌ای اصیل از خود و جهان به دست آوریم. سکوت فقدان معنا نیست؛ بلکه فضایی است برای کشف آن، حضوری که ما را به شنیدن ژرف‌تر، تاملی خردورانه و تجربه‌ای فراتر از کلمات فرامی‌خواند.

سکوت مسیری کمتر پیموده اما گرانبهاست؛ راهی برای خودشناسی، تاب‌آوری و فهم هستی.

سکوت تنها تجربه‌ای زیسته و شاعرانه نیست، بلکه جایگاهی ریشه‌دار در تاریخ اندیشه دارد. فیلسوفان، از یونان باستان تا روزگار معاصر، سکوت را نه خلئی بی‌صدا، بلکه حضوری ژرف دانسته‌اند؛ سکوتی که گاه راز معرفت است و گاه مرز زبان افلاطون در محاورات خود سکوت را شرط نزدیکی به حقیقت می‌دید و فیثاغورثیان با ریاضت سکوت، شاگردان خود را برای دریافت حکمت آماده می‌کردند؛ در فلسفه مدرن نیز سکوت جلوه‌های دیگری یافت؛ پاسکال از سکوت آسمان‌های بیکران بیم‌داشت و در آن عظمت قدسی را می‌دید؛ کانت یادآور شد که عقل در برابر نامتناهی، ناگزیر به سکوت است. در سوی دیگر، در سنت‌های شرقی، سکوت راهی برای روشن شدن و یکی شدن با کل هستی شد. در تائوئیسم و ژن بودیسم، سکوت نه فقط تمرین، بلکه خود حقیقت است. چنین است که سکوت در پهنه فلسفه، از غرب تا شرق، همواره پلی بوده است میان اندیشه و امر ناشناختنی.

آلیس بورچارد گرین، نویسنده کتاب

Info@etemadnewspaper.ir

اندیشه

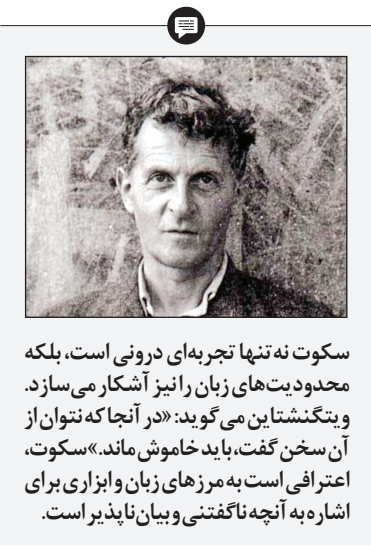


نمایی از فیلم نوستالژیا اثر آندری تارکوفسکی

جستاری در هنر خاموش

روشنایی سکوت

و تعیین‌کننده باشد. در داستان‌های اساطیری کافکا، سکوت سیرین‌ها جایگاهی ویژه دارد. در این روایت، اودیسیوس برای آنکه خود را از وسوسه سیرین‌ها مصون بدارد، در گوش‌های خود موم می‌ریزد تا از آواز محسوس‌کننده آن زنان اغواگر در امان بماند؛ غافل از آنکه سیرین‌ها این بار سلاخی نیرومندتر از آواز در اختیار دارند: سکوت. ایوون فلایشمن در تحلیل این داستان، سکوت سیرین‌ها را استعاره‌ای از هنر می‌داند. به‌زعم او، آواز سیرین‌ها را می‌توان نمادی برای هنر تلقی کرد و سیرین‌ها را نمایندگان هنرمندان. در این صورت، سکوت به معنای امتناع از آفرینش هنری است و این امتناع، خود سلاحی است به مراتب مهیبت‌تر از پرداختن به هنر. بدین‌سان، سکوت سیرین‌ها تاملی است در باب قدرت و بی‌قدرتی هنر، جایی که خاموشی، خود به بیانی‌ترین شکل گفتار بدل می‌شود. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که سکوت، از اساطیر تا هنر مدرن، همواره فضایی برای تامل، امتناع و قدرت داشته و هم‌زمان مخاطب را در موقعیتی فعال برای تجربه اثر قرار می‌دهد. چه در شعر، چه در موسیقی و هنر تجسمی و حتی در اسطوره، سکوت عنصری است



سکوت نه تنها تجربه‌ای درونی است، بلکه محدودیت‌های زبان را نیز آشکار می‌سازد. ویتگنشتاین می‌گوید: «در آنجا که نتوان از سخن گفت، باید خاموش ماند.» سکوت، اعترافی است به مرزهای زبان و ابزاری برای اشاره به آنچه ناگفتنی و بیان‌ناپذیر است.

که خلاقیت و تجربه زیبایی‌شناختی را شکل می‌دهد و به نوعی روشنایی خاموش هنر را ممکن می‌سازد.

سکوت در هنر معاصر و رسانه‌های دیداری
سکوت در هنرهایی مانند عکاسی، نقاشی و سینما همان نقش فعال و خلاقانه‌ای را ایفا می‌کند که در شعر در موسیقی به عنوان عنصری خلاقانه به کار گرفت. محدودیت‌های زبان را آشکار می‌کنند و امکان تجربه خلاقانه مخاطب را گسترش می‌دهند.
به‌ایندمن همچنین اشاره می‌کند که در موسیقی، جان کیچ با اثر مشهور خود «۳۳'۴"» سکوت را به عنوان یک عنصر خلاقانه وارد تجربه شنیداری کرده است. کیچ نشان داد که این فضای خالی، نه صرفاً فقدان صدا، بلکه سکوتی است فعال که به عنوان زمینه‌ای برای مشاهده و توجه به صداهای محیط عمل می‌کند. تجربه موسیقی در این اثر، از حالت پیش‌بینی‌شده به سوی گیموتو با قاب‌بندی‌های ساده و افق‌های آرام یا عکاسی‌های آندریاس گورسکی با سکوت در وسعت تصویر، امکان تمرکز بر جزئیات و درک عمیق‌تر از موضوع را فراهم می‌آورد. در سینما، فیلمسازی چون میکال آنجلو آنتونیونی با سکوت‌های طولانی و قاب‌های تپه، تجربه‌ای فلسفی از خلأ و تنهایی انسانی را به تصویر کشیده است.

نمونه‌های ایرانی و بومی
نگارنده بر این باور است که در هنر ایرانی، بهره‌گیری از فضاهای خالی و سکوت بصری حضوری ویژه دارد.

۷

برای نمونه در نقاشی مدرن ایران، آثار فرامرز پیلارام با فرم‌های ساده و رنگ‌بندی غالباً مینیمال، فضایی باز و متفکرانه ایجاد می‌کنند که مخاطب را به تجربه‌ای درونی و تامل‌آمیز دعوت می‌کند. به‌طور مشابه، در عکاسی احمد عالی، ترکیب نور، سایه و قاب‌بندی دقیق، سکوتی بصری پدید می‌آورد که مشاهده‌کننده را به تمرکز و تجربه ذهنی فرامی‌خواند. عکس‌های احمد عالی با قاب‌بندی‌های ساده، ترکیب دقیق نور و سایه و حضور تکرار شونده دست‌ها، نوعی تامل بصری بر رابطه انسان و جهان پیرامون را شکل می‌دهند. در آثار او، سکوت نه به معنای غیبت صدا، بلکه به صورت فاصله و مکثی میان عناصر بصری حضور دارد؛ مکثی که مخاطب را به درنگ و مشاهده عمیق تر وامی‌دارد. این سکوت تصویری، نوعی تعادل میان حضور و غیاب را به نمایش می‌گذارد و تجربه‌ای آرام و تاملی از دیدن فراهم می‌کند. چنین سکوتی در آثار عالی، نه خلأ، بلکه حضوری شفاف از دیدن است؛ حضوری که روشنایی سکوت را در عکاسی معاصر ایران متجلی می‌سازد.

در سینمای ایران، عباس کیارستمی سکوت را به عنصری فصال در روایت بدل کرده است. فیلم «طعم گیلاس» (۱۳۷۶) با قاب‌بندی‌های طولانی، سکوت‌های طبیعت و مکث‌های سنجیده در گفت‌وگوها فضایی تاملی و فلسفی می‌آفریند. در این سکوت، مخاطب با روان شخصیت اصلی و جهان پیرامون او روبه‌رو می‌شود و تجربه‌ای شاعرانه از زندگی، مرگ و بودن کسب می‌کند. رویکرد کیارستمی همراه با فضا‌سازی بصری احمد عالی و مینیمالیسم شاعرانه فرامرز پیلارام، پیوندی مفهومی میان تصویر و سکوت برقرار می‌سازد و سکوت را به عنصری مرکزی در هنر ایرانی معاصر بدل می‌کند.

لوگیا میدلیچ در مقاله خود «زیبایی‌شناسی سکوت: درک نیروی نهان در هنر» نشان می‌دهد که سکوت نه خاموشی محض یا خلأیی معنا، بلکه حضوری فعال است که می‌تواند احساسات و تاملی ژرف در مخاطب را انگیزد. از دید او، سکوت همان پرده‌ای است که مرز میان حضور و غیاب را آشکار می‌کند و ذهن را به درون نگری فرامی‌خواند.

او اعتقاد دارد سکوت، ابزاری برای تمرکز و بیداری ادراک است. نبود صدا یا حرکت در اثر هنری نه کمبود، بلکه زبانی مستقل است که معنا و حس را به شیوه‌ای یگانه‌منتقل می‌کند. هنرمندان با ساده‌گرایی و ایجاد فضاهای خالی، عمق و پیرویی بیان اثر را می‌آفریند؛ به گونه‌ای که خلأ خود به بیانی هنری بدل می‌شود و تجربه مخاطب را شخصی‌تر و درونی‌تر می‌سازد. سکوت در روان انسان نیز نقشی بنیادین دارد: کاهش اضطراب، تعمیق توجه و برانگیختن خلاقیت از پیامدهای آنند. این حالت، فرصتی می‌آفریند تا ذهن از هیاهوی بیرون فاصله گیرد و به لایه‌های پنهان تر ادراک و احساس دست یابد. از منظر زیبایی‌شناسی ادراکی، سکوت همان لحظه مکث است که مخاطب را وادار می‌کند اثر را نه به عنوان داده‌ای بیرونی، بلکه به مثابه تجربه‌ای درونی و زنده بازآفرینی کند. در عرصه سینما، آندری تارکوفسکی نیز سکوت را ابزاری برای شاعرانه و فلسفی به کار می‌گیرد. او از سکوت برای خلق حس تامل، تعلیق و حضور ژرف در زمان و فضا بهره می‌برد؛ بدین‌سان هر قاب بی‌صدا معنا و وزن خاص خود را دارد. قاب‌های طولانی و تصاویر کم‌حرکت در فیلم‌هایی چون نوستالژیا و آنچه مخاطب را به تجربه‌ای مراقبه‌وار از زمان، فضا و بودن دعوت می‌کنند. تارکوفسکی در این باره گفته است: «من از تماشاگر انتظار ندارم که اقلیم نوستالژیا را بفهمد؛ تنها می‌خواهم آن را در سکوت خویش زیست کند.» بنابراین سکوت تارکوفسکی با سکوت در آثار کیارستمی در سینمای ایران نیز قابل مقایسه است؛ اگر چه هر کدام از منظر فرهنگی و جغرافیایی خاص خود شکل گرفته‌اند، اما هر دو فیلمساز از سکوت به عنوان ابزاری برای بازاندیشی، تعلیق زمان و عمیق‌تر کردن تجربه مخاطب بهره می‌برند، با این تفاوت که تارکوفسکی بر فضاهای شاعرانه طبیعت و سکوت متناظریکی تأکید دارد، در حالی که کیارستمی سکوت را با زندگی روزمره و حرکات ظریف انسانی پیوند می‌دهد. این گفت‌وگو میان دو نگاه، هنرمدانانه‌شناسی می‌دهد که سکوت نه صرفاً غیبت صدا، بلکه زبانی جهانی برای گفت‌وگوی روح‌با هستی است؛ زبانی که در مرز میان نور و تاریکی، میان بودن و نبودن، به نجوا درمی‌آید. علاوه بر سینما، در عکاسی نیز مایکل کنا با سکوت‌های فلسفی و عرقانی فیثاغورس، مولوی و هنرمدان فراتر رفته و به تجربه‌ای جهانشمول در هنر بدل می‌شود.

سکوت، روشنایی خاموش هنر است؛ نیرویی فعال که در فلسفه، شعر، موسیقی، سینما، نقاشی و عکاسی همواره فرصتی برای تامل، خلاقیت و تجربه ژرف انسانی فراهم کرده است. این سکوت نه فقدان صدا، بلکه حضوری میان عناصر است؛ پلی میان بودن و نبودن، مخاطب و اثر، انسان و حقیقت. از سکوت‌های فلسفی و عرفانی فیثاغورس، مولوی و حافظ تا سکوت‌های موسیقی جان کیچ و فضاهای سکوت‌آلود کیارستمی و تارکوفسکی، سکوت ابزاری برای ایرانی، فضاهای خالی در خوشنویسی، نقاشی و عکاسی سکوت را به تجربه‌ای بصری و درونی بدل می‌کنند و مخاطب را با نور و سایه، حضور و غیاب، درگیر می‌سازند. چنین است که سکوت، از اساطیر تا هنر مدرن، از فلسفه تا تجربه زیبایی‌شناختی، روشنایی خاموشی است که به ذهن و روح رخنه می‌کند و امکان درک ژرف‌تر از جهان و خوشنویس را فراهم می‌آورد.

عکاس – مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران